



۲۰۱۸/۱۱/۰۴



دوکتور محمد اکبر یوسفی

ملت و ملت گرایی در اروپا و تأثیرات آن بر افغانستان!

(قسمت سی و هفتم)

یادداشت: تحریر این قسمت هم چنان، مانند آنچه که در سلسله مقالات قبلی ذکر شده است، پس از تاریخ ۰۲/۰۱/۲۰۱۲، انجام یافته و در همان سال نشر شده است، حال پس از اصلاح اشتباهات ممکن تائیدی، و رفع سکتگی های احتمالی، تذکر های تکمیلی، لازم نیز صورت گرفته است، که ممکن بر حجم بعضی از قسمت ها، اضافه شده باشد. متباقی متن تا حدی بدون تغییر، دوباره، به آدرس «آریانا افغانستان آنلاین»، جهت نشر مکرر این سلسله مطالب، ارسال شده است

بعد از نشر قسمت های زیادی از این سلسله، نویسنده خیلی دیر متوجه می شود، که وقتی همچو مراحل طولانی از قریب سه قاره را در نظر می گیریم، باید به خوانندگان محترم تذکر داده می شد، که هدف اصلی نویسنده در آن نهفته بوده است، تا دیده شود که پدیده «دولت» در سر زمین افغان ها، بعد از ۱۷۴۷م چگونه رشد و تکامل نموده است. از جانب دیگر انکشافات اروپا و شمال امریکا، به سبب موقعیت "جیوپولیتیک" که هزاران سال پس از عبور لشکر های امپراتوری های قلمروی، باز هم به این نقطه کره خاکی، اهمیت "جیوپولیتیک" قایل شده اند، چه اثری کلی بر طرز دید اتباع این کشور داشته است؟ در عین حال این جامعه "کثیرالاینتی" با سابقه تاریخی دیرینه، از تأثیرات "امپراتوری های قلمروی"، چه مفکوره و چه عادات برخورد با پدیده دولت و درک از ماهیت و ضرورت قانون، و سایر مراودات و هم تصورات عرفی یا غیر تحریری از قوانین اساسی اجتماع را، با چه ارزش ها در ذهن، حفظ نموده اند؟

بخصوص حوادث و وقایع بعد از جنگ های اول و دوم جهانی، منجمله فضای جنگ سرد و هم درین بحران، چهل ساله، چه نوع تعریف حقیقی را از دولت برحال دارند؟ در یکی از شماره های "قبلی" تعریف "روشنگری"، از "ایمانویل کانت" نقل شده است. این مفهوم که در عین زمان وابستگی رژیم های سیاسی را می تواند توضیح دهد، نشان دهنده آنست که در مطابقت افکار برجسته این فیلسوف آلمانی، کشور افغان ها، اضافه از هر وقت دیگر به "روشنگری" و آشنائی علمی و معقول با جامعه خود و هم با جهان خارج از آن، نیازمیرم دارد. این فیلسوف که از ربع اول قرن ۱۸ تا دهه اول قرن ۱۹، زندگی می نموده است، اصطلاح "صغارت" "انسان" را در آن مرحله بزبان آورده است، و به عنوان تکرار احسن، بار دیگر، درین جا نیز نقل می کنیم. در آن قسمت مقاله می خوانیم: «همان "روشنگری" بوده است، که جهان غرب را، بسوی ترقی صریح و رشد انسان نو، سوق داده است. درینجا تعریفی را که "ایمانویل کانت" از "روشنگری" داشته است، نقل می کنیم: "روشنگری نقطه خروج انسان از مقروضیت خودی صغیر بودن

اوست. صغیر بودن عدم قابلیت است، که خود، فهم خود را بدون رهنمائی کدام کس دیگری، بکار اندازد. مقروضیت خودی، همین صغیر بودن است، که عین علل، نه در فقدان درک و فهم، بلکه در تصمیم و جرأت نهفته است، که از آن، بدون رهبری کس دیگر در خدمت گرفته شود. "درین جا ضمناً با ذکر تکیه کلام "لاتینی"، معنی آنرا بزبان آلمانی چنین بیان می کند: "جرأت داشته باش، تا از فهم خودت کار بگیری! این هم در عین حال شعار روشنگری محسوب می گردد."»

این تعریف بیشتر از دید این نویسنده، با مرحله های بعد از، "اشغال شوروی" و "اشغال ایالات متحده" صدق می کند. نویسنده خود متوجه شده است، که دوره پس از استقلال الی سال ۱۹۷۸م، دارای خلاها و کمبودی های بیشتر معلوماتی می باشد. این نویسنده احساس می کند، که در پهلوی عقبمانی های قرون، ناشی از عدم رشد متوازن در ساحات مختلف انکشاف است. این موضوع یکی از عواملی شمرده شده می تواند که در جمله فکتور های عمده شمرده شده، عبارت است از تمایلات و خواست ها، بسوی "آزادی" و "مدرنیزم"، که با مقاومت حامیان "عنعنات"، "رسوم" و "عادات" دیرینه، تحت رهبری بنیادگرایی افراطی و منتقدین محلی روبرو بوده است. درین مورد، بار دیگر روشنی بیشتر انداخته خواهد شد و تلاش صورت خواهد گرفت، که در صورت امکان، "فکت" های بیشتر جمع آوری گردد، تا ریشه های اصلی بحران تا حد ممکن دقیق تر درک شود. بطور خلاص، بخش عمده موضوع، "مدرنیزم" و "ناسیونالیزم" است، که در وقفه های مختلف، آواز کشیده شده است، اما بی رحمانه و غیر عاقلانه از آن، جلوگیری بعمل آمده است.

محققین خارجی نیز، از اصطلاحات علمی، بخصوص مفاهیم «مدرن» خیلی «مفت» استفاده نموده اند. مثلاً «وارتان گریگوریان» در تحت عنوان «پدیدار شدن ناسیونالیزم افغان» نخستین سطر را چنین آغاز می کند:

«در سالهای قبل از جنگ اول جهانی، امیر حبیب الله خان سراج الملت، بحمايت ملت گرایان افغان، تحت فشار یک گروه ضد برتانوی در کابل، تلاش ورزید تا رسمیت بین المللی افغانستان را بدست آورد و به توسعه تماسهای خود بخارج دست یابد. بزودی پس از جانشینی در سال ۱۹۰۱م، بر برادرش نصرالله خان امر صادر نمود تا ۲۴ افسر را بحیث هیئت به انگلستان، روسیه، فرانسه، جرمنی، جاپان، چین، امپراتوری عثمانی، مصر، پارس و اضلاع متحده امریکا بفرستد. مقصود تمثیل استقلال و انتقال موافقتنامه شخصی پدرش با برتانیه در امر برسمیت شناختن حاکمیت میراثی سلطنت و از مذاکرات مجدد روی موافقتنامه بین افغانستان و حکومت برتانیه در هند ابا ورزید» («گریگوریان»، صفحه ۲۰۶)

تثبیت سلطنت میراثی، تحت هر نامی که خواسته باشد، با حکومت «ملی»، آنچه بمفهوم «مدرن» کلمه، در اروپا جریان داشته است، از نگاه «مرحله» انکشافی، که موجودیت «بورژوازی» نیرومند را به حیث «طبقه» مؤلد حکم می نموده است، ربطی داشته نمی تواند. طبیعی است که جلو استعمال کلمه «ملت گرای» یا «ناسیونالیزم» را کس گرفته نمی تواند. مردم عوام می گویند، «به حلوا حلوا گفتن، دهان شیرین نمی شود». در اروپا، زمانی از حکومت ملی، نام برده می شد که حاکمیت ملاکی بزرگ و یا «فینودالیزم» سرکوب گردیده بود، در اروپا و شمال امریکا، «شهر نشیانان» جدید که از قید «زمینداران بزرگ» رها یافته بودند، با دریافت آموزش و سپری نمودن تعلیمات عامه، در امور اجتماعی، تولیدی و اداری، بحیث اتباع مساوی الحقوق، جای گرفته بودند.

صرف نظر از همه مطالب ذکر شده درین کتاب، دیده شد که «هیئت تحقیقاتی» قیصر آلمان، بعد از سال نخست جنگ اول جهانی که الی ۱۹۱۸م جریان داشت و در بخش قبلی ذکر شد، با وجود انتظارات «مشروطه خواهان» امیر حبیب الله خان سراج الملت در تحت فشار «ویسرای برتانیه» در هند، با تدویر «لویه جرگه»، کاری کرد که «برتانیه» می خواست. دولت ملی در همچو وابستگی، نمی توانست ایجاد گردد. چنانچه در گزارش هیئت آلمانی که در شماره قبلی نیز آمده است چنین می خوانیم: «در گزارش مفصلی که ازین مأموریت به چاپ رسیده است می خوانیم: «هیئت ... مدعی شده است که امیر یک سانتی متر هم بسوی مواضع آنها از خود حرکت نشان نداده است».

خلاصه می توان گفت که «پادشاهان» افغانستان، در تحت شرایط آنوقت جامعه افغانستان، برای حاکمیت آنها، در مقایسه با فعالیت ها و ابتکارات «روشنفکران»، مخالف آنها، در عرصه سیاسی موفقیت بیشتر نشان می داده اند. مروری بر اسناد تاریخی می بینیم که روشنفکران آنوقت کمتر و حتی نزدیک به هیچگاه، در طرز دید آنها، آنطوری که لازم بوده است، به تحلیل پایه های مادی، اجتماعی، فرهنگی سیستم سیاسی در کشور افغان، توجه شایسته نداشته اند. چنانچه در دوران جنبش «مشروطیت»، غیر از آنکه برخی از رهبران آنها، فقط سهمگیری مردم را می طلبیدند، شواهد کافی در دست نیست، که طرح علمی درست برای آینده کشور عرضه کنند. تنها، با ذکر شعار "مشروطیت" ممکن امید داشته اند، که دیگران برای آنها، کار را انجام دهند. لازم بود تا در عین زمان، در دستگاه سلطنتی آمادگی زمامداران را هم، در امر طرح اندیشه ها و مفکوره های جدید، مانند اروپائیان، جستجو می نمودند. چنین انتباه حاصل شده می تواند، که اکثریت آنها، یا همه قدرت را می خواسته اند و یا هیچ نمی خواسته اند. بر اساس برداشت اجمالی این نویسنده، فقط در مرحله ای که امیر "حبیب الله خان (سراج)"، سیاست نو خودش را در برابر "مهاجرین سیاسی"، "زندانیان" و غیره اعلان داشت، محفل دور "محمود طرزی" و نشرات "سراج الاخبار" ممکن روزنه های معینی را از جانب حاکمیت، برای تبادل افکار باز یافته باشد. اما انکشافات بعدی نشان داد، که ممکن این چنین ارتباطات را با "عین الدوله" و "علیا حضرت" مادر "شهباده امان الله"، خانم امیر، تحکیم کرده بوده باشند، که بعداً فضای ابرآلود و مشکوکی را هم در رابطه با "قتل امیر" در سیاست خاندان و محافل دور دربار، بوجود آورده است. در اروپای آنوقت ضدیت ها میان قشر های بالائی جامعه و موقف روشنفکران و آگاهان از صفوف مردم، آنقدر شدید نبوده است. ریفورم ها و جهش های براندازی قدرت ها، نرم تر بوقوع پیوسته است. موجودیت افکار ریفورم طلبی و هواداران علم و هنر در حلقات بالایی بعضی از جوامع اروپایی بیشتر بوده، همین عامل در جوامع آنها، پروسه «مدرنیزیشن» یا تجدد را تسریع بخشیده است. البته عوامل دیگر، چون محیط جغرافیایی، منابع آبی فراوان، جنگلات بی سر و بی پای، که صنعت تولید کاغذ و سایر تولیدات هنری و چوبی را منجمله تسریع بخشید، نقش عمده، در تسریع رشد اقتصادی و صنعت، بازی کرده است.

تولید کاغذ و چاپ کتب و مجلات و روزنامه ها، تغییرات بنیادی را در جوامع بوجود آورد و آموزش علم را به هر فرد ممکن ساخت، بتدریج جامعه در مجموع از نفوذ حلقات معین دور محافل یا محور حاکم رها یافت. تراکم نیروهای جدید مؤلده در شهر ها، که توسط رهبران محافل آنها نیز رهبری می گردید، در محلات شهری بتدریج انسانهای تازه تعلیم دیده، که در تأمین احتیاجات حیاتی خود با دید روشنتر نسبت به آینده می نگرستند، در همه فعالیت های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اداری، بدون موانع تبعیضی و "بیروکراسی" کهنه، سهیم می گردیده اند.

بتدریج درین جوامع از وزن و فشار حلقات و محافل ممتاز سابق کاسته می شد. تجدد سریع و اختراعات که در بهبود اقتصاد و علم و فرهنگ یاری می رسانید، تبعه کشور را از موقف سابق که تنها، مناسبات «آمر» و «مادون» و یا «معتبر» و «انسان عادی» حاکم بود، از ریشه تغییر داد. مفهوم «ملت» برای آنها تعریف معینی را کسب کرد، «ملت گرایان» که در مراکز صنعت و اقتصاد فعال بودند، در تحکیم دولت های ملی آنها، بشدت پیشرفت نشان می دادند، که در سلسله های قبلی نیز در وقفه های مختلف روشنی انداخته شده است. آنچه درین بخش بطور نمونه کشور های اروپایی را بطور نمونه، از کشور های آسیایی و افریقایی متمایز می سازد، اینست که درین جوامع، درک از مفاهیم اقتصادی، حقوقی، فرهنگی، هنر و همچنان تا حدی موقف های همگون در برابر مذهب، فضای همبستگی بهتری را بین باشندگان بوجود آورده است، از تجارب «امپراتوری های قبلی» بنفع سیاست «ملی» خودها، کار گرفته اند.

طبیعتاً اختراع «ماشین» که در حقیقت تا همین امروز در «نو هاو» (*Know how*) پیشقدم اند، در جمله همه «فکتورها»، تعیین کننده بوده است. ترجمه انجیل بزبان های مختلف ملی، در کشورهای اروپایی، منجمله در «انگلستان» بزبان «وهیل» و در آلمان بزبان آلمانی، قبل از انقلاب فرانسه، فرقه مذهبی «پروتستانت» قد علم نموده، از صلاحیت و نفوذ «پیشوای کاتولیک» در روم کاسته شد. گروپ عیسویان غیر کاتولیک، از یک طرف علاوه از آنکه بزبان ملی خود، «کتاب مقدس» آنها را قرائت می نمودند و دیگر محتاج «راهبان» و «کشیشان» تقرر یافته از جانب «روم» نبوده اند، از جانب دیگر پادشاهان نیز، از طریق صدور فرمان ها، به کلیسای «پروتستانت» اجازه دادند، تا «موعظه های» خود را هم بزبان های ملی، اجرا نمایند.

قاره آمریکا و استرالیا را باید از زاویه دیگری مطالعه نمود. موضوع ملت و جنبش های ملی درین قاره، نه با اروپا، نه با آسیا و افریقا زیاد همگونی نشان می دهد. با کشف قاره آمریکا و هجوم اروپایی ها در قدم اول، که دوران بغرنج «فروش بردگان» را توسط اروپائیان و نا بودی فرهنگ باشندگان بومی را با محور فزیک انسانها با خود داشته است، موضوعی است پیچیده که درین سلسله داخل نمی سازیم.

اما آنچه بطور مختصر قابل یاد آوری میدانیم، جنگ های داخلی در قلمرو کنونی اضلاع متحده امریکاست. درین ساحة وسیع گروپ های اجتماعی، از کشورهای مختلف اروپایی، نخست دوران جنگ داخلی و بعد در تحت نام «امریکایی» یک محور اتحاد و یا «هویتی» را ایجاد نمودند. از همه زبان های متعدد، توانستند، از طریق انتخابات، یک زبان، یعنی زبان انگلیسی را بحیث زبان رسمی، بپذیرند. منابع سرشار طبیعی، وسعت خاک، سواحل با ابصار، زراعت و صنعت، بخصوص استخراج نفت و گاز و میراث علمی - تکنیکی را که از اروپا با خود برده بودند، با عظمت بی نظیر انگشاف دادند. یکی از «فکتور» های عمده «پیروزی» این کشور در قدم اول، امکانات اقتصادی و در عین زمان، بخشی از حقوق انسان، که اقل در شعار بنام «حقوق بشر» یاد می کنند، با وجود موجودیت حلقات «نژاد پرست» در جامعه، دیموکراسی نوع امریکایی توانست، قدم های پیشرفت سریع بردارد، که تفصیل درینجا نمی گنجد. اما آنچه که بعضاً از «ملت امریکا» یا «*Our nation*»، یعنی «ملت ما» یاد می کنند، در مقایسه با آنچه در اروپا از آن می فهمند، کاملاً مغایرت دارد.

وقتی امیر حبیب الله خان بتاريخ ۲۰ فیوروری ۱۹۱۹م در جلال آباد کشته شد، جنگ بر سر قدرت در بین دو قطب عمده سیاسی، چون خوانین محافظه کار و متنفذین نوع فیئودال و روحانیون بنیادگرای اسلامی، مخالف «ریفرم» و اصلاحات در یکطرف، هواداران تجدد و «ریفرم» و اصلاحات مقدماتی برای تغییر رژیم سلطنتی مطلقه بسوی پادشاهی «مشروط» و آزادی خواهان ضد استعمار انگلیس، که خواهان استقلال کامل و بی قید و شرط بوده اند، و از سالیان قبل علیه همدیگر به فعالیت پرداخته بودند، شدیداً در گرفت. رهبری محافظه کاران را برادر امیر مقتول، بنام نصرالله خان در دست داشته است. مبارزین ضد استعمار و هواداران ریفرم که بیشتر از «روشنفکران و جوانان» نام برده شده است، از «شهزاده امان الله خان»، «جوانترین پسر امیر» که در آن زمان ۲۷ سال عمر داشته است، حمایت می نمودند. خلاصه اینکه همه موضوعات، توسط محافل دور خاندان «پادشاهی» می چرخیده است، در حالی که در اروپا انکشافات عمیقاً فرق داشته است. در آنجا، پس از انقلاب فرانسه، در نتیجه جنگ های داخلی، موضوع حاکمیت حل گردیده، ثبات سیاسی، بنفع «بوروازی» برقرار گردیده است. «اشرفیت فیئودالی» از مواضع حاکم، رانده شده اند. علاوه از اینکه «بوروازی صنعتی» در یکسلسله کشورها، رژیم های جمهوری و انتخابی را اساس گذاشتند و پادشاهی «مطلقه» جای آنها را به «مشروطه» بدل نموده اند، چنین انکشاف در افغانستان، دیده نشده است. قضاوت ها و ارزیابی های معمول بر اساس اصول «بد بینی» و «خوشبینی» که بر «گیلاس نیمه خالی» و «گیلاس نیمه پر» می پیچند، کدام جهش کیفی را بوجود آورده نمی تواند.

در قطار حامیان این پسر امیر جنبشی که به «جنبش مشروطیت دوم» در تاریخ یاد شده است، نیز قرار داشته اند. شهزاده امان الله خان، در همین زمان وقوع حادثه «قتل امیر»، بحیث والی کابل ایفای وظیفه می نموده اند. در نخستین لحظات قتل امیر حبیب الله خان، هواداران نصرالله خان بطور «عجولانه»، بدون آنکه موضوع حادثه قتل امیر را به بررسی بگذارند و یا با سران اقوام مشوره نمایند، «نصرالله خان» را به اعلان پادشاهی برای خود ش تشویق نمودند. شهزاده امان الله خان درین فرصت در کابل بسر می برد. او از محبوبیت بیشتر در بین جوانان و قشر های وسیع جامعه بر خوردار بوده است. نام و شهرت کاکایش با این شهرت غیر قابل مقایسه بوده است. بخصوص بعد از حرکت نا سنجیده نصرالله خان و هواداران، در جامعه افغانی، محبوبیت شهزاده جوان هر چه بیشتر گردید. شهزاده امان الله خان، در کابل بحیث والی، همچنان کنترل خزانة و گارنیزیون های عسکری را نیز در اختیار داشته، از جانب دیگر مادرش که لقب «علیا حضرت» بوی داده شده بود پس از مرگ شوهر، مقام اول را در خانواده سلطنتی داشته است.

علاوتاً آنطوریکه مؤرخین نوشته اند، «علیا حضرت» مناسبت با قوم بزرگ «بارکزائی» داشته است. موقف بهتر شهزاده امان الله خان، که با اشتباهات طرفداران کاکایش، بشمول شخص کاکا، سلاح تقویت «سایکالوژیکی» و سیاسی بیشتر کسب نمود. چنانچه در زود ترین فرصت به سرکوبی، هواداران کاکا انجامید. او با اطمینان روشن خود را مستحق جانشینی دانسته، در حالی که اطرافیان «امیر شهید»، تقاضای تحقیق و بررسی در حادثه قتل پادشاه داشته اند. از برکت محبوبیت شهزاده امان الله خان، صف آرائی «بارکزائی ها» و حمایت اردو، از امان الله خان، بحیث امیر، پادشاهی افغانستان به تاریخ ۲۲-۲۳، سال ۱۹۱۹م، اعلان گردید، بدین ترتیب قانونیت و رسالت ای که از طرف «ملت افغان» به ایشان سپرده شد، در اختیارش، قرار گرفت. (برادر کلان امیر جدید، عنایت الله خان که از طرف پدر بحیث جانشین در نظر گرفته شده بود، خود را قربانی برخورد برادر و کاکا، تلقی می نموده است).

«امیر» یا «پادشاه» جدید، اعلامیه خویش را در برابر "ملت" (تا آزمان نه "ملت" بلکه "رعیت" یا "مادونان") و اردو، بیان داشته، آگاهانه از هر گونه اشاره و تذکر به جانب روحانیون و مقامات مذهبی خود داری نمود. اما بعداً نوسانات مشهود در مشی سیاسی، گاهی نشان دادن تمایل به "مُدرنیزم" و گاهی اتخاذ موقف حمایت از جنبش های "پان اسلامیزم"، فضائی را بوجود آورده است، که در پروسه های بعدی، در انکشافات مخالفت با "شاه" و بی اعتمادی در بین بعضی از حلقات، به نسبت نوسانات در بین این دو جهت متذکره، به سقوط و شکست، "ریفرمها" انجامید. در نخستین اقدام امر بازداشت کاکا و اکثریت اطرافیان پدرش را صادر نمود. در زمان تحقیق این حرکت هوشیارانه قتل، رهبری قوای "عنعنوی" را از تحرک باز داشت. در وقفه معین حتی نیرو های معتدل از فعالیت باز مانده بودند. مؤلف می نویسد که حتی، بسیاری از اعضای فامیل مصاحبان، بشمول نادر خان سر قوماندان قوای مسلح نیز در قطار آنها شامل بوده، بزودی بی گناه شناخته شده، رها یافته اند. بقول همین منبع "نصرالله خان" در زندان وفات یافت.

ادامه دارد ...



تذکر: هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که قسمتهای قبلی این مطلب و مطالب دیگر این نویسنده را هم مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات به فهرست "آرشیف" شان رهنمائی شوند!